

۱ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟
دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۱

مادها در ماد، بین‌النهرین و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟^۱

کریستوفر توپلین، ترجمه: منصور حمدالله زاده^۲

ماهیت و حتی وجود امپراتوری ماد سال‌هاست که موضوع بحث و جدل بوده است. مقاله حاضر به بررسی مجدد روایت هرودوت می‌پردازد. برخی موارد شواهد غیرمستقیم، و مطالب غیریونانی پیش از هخامنشی که توسط متون (نو-آشوری، نو-بابلی و عبری) و باستان‌شناسی (به‌ویژه آناتولی) ارائه شده است و مشروعیت باور به سلطه مادها در مناطق خارج از دشت بین‌النهرین را استدلال می‌کند فرضیه‌ی رایج، وجود یک امپراتوری ماد در قرن ششم میلادی است که از آناتولی تا رودخانه‌ی هالیس امتداد داشته است. برای تأیید این فرضیه، باید باور به (الف) امپراتوری ماد، (ب) گسترش آن به سمت غرب، و (ج) نقش هالیس را به عنوان مرز تأیید کنیم. (شکل). اینکه این موضوع نیاز به اعتبارسنجی دارد، منعکس‌کننده سوالات کاوشگرانه سانیسی-ویردنبورگ است. درباره امپراتوری ماد. او استدلال کرد که هیچ مدرک مستقیم یا غیرمستقیم غیر هرودوتی معتبری برای امپراتوری ماد وجود ندارد، و روایت هرودوت نه تنها غیرتاریخی است، بلکه از نظر اسطوره‌سازی بسیار از بن‌مایه ضعیفی برخوردار می‌باشد که هووخستره به عنوان یک قهرمان ملی شناخته شود.

کلیدواژگان: ماد، آشور، لیدی، آناتولی، هخامنشیان

^۱ این مقاله ترجمه ای است از :

Tuplin, C. (۲۰۰۴). Medes in Media, Mesopotamia, and Anatolia: empire, hegemony, domination or illusion?. *Ancient West & East*, 3(۲), ۲۲۳-۲۵۱.

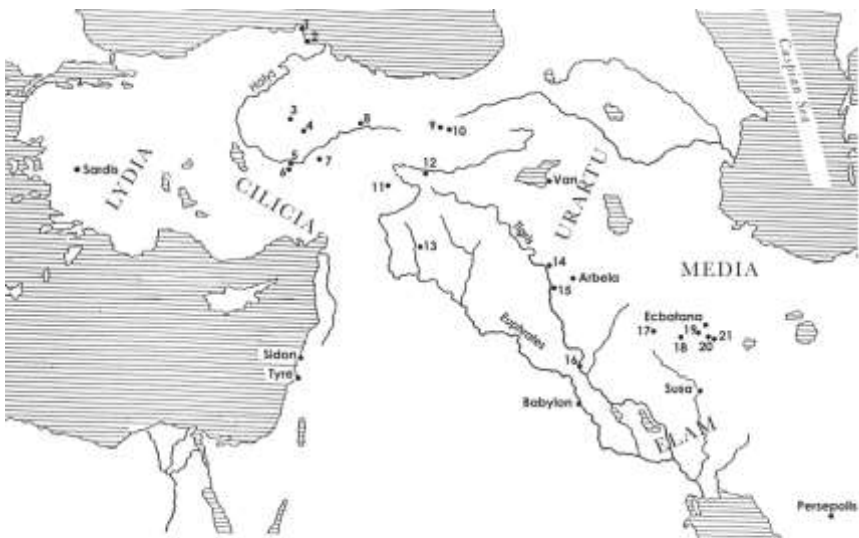
Mansour.hamdollahzadeh@srb.iau.ac.ir

^۲ دکتری تاریخ :

۲ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۲

به نظر سانسسیسی روایت هرودوت در باره ماد، یک روایت ساخته یونانی از محدود داده‌های موجود از طریق بابل است. باید تأکید کرد که سانسسیسی-ویردنبرگ این ایده را که امپراتوری ماد مانند هخامنشیان بوده است، رد می‌کرد: او جنگ با لیدیا را به رسمیت می‌شناخت و هرودوت حکومت یا «امپراتوری» ماد را به عنوان موقعیتی که در آن می‌توان جنگ لیدیایی را آغاز کرده باشد، مطرح کرد، اما یک دولت ماد یا ساختار امپراتوری دیوان‌سالارانه را رد کرد. و از آنجا که او عمدتاً درگیر فرضیه‌سازی اکتشافی بود، بیشتر در مورد آنچه مادها نداشتند، دقت نمود تا در مورد آنچه داشتند. بلادرنگ، می‌توان مشاهده کرد که از آنجایی که او امپراتوری توسعه‌یافته هخامنشیان (آنچه که مادها نداشتند) را به عنوان ساخته دست داریوش می‌دید و از آنجایی که کوروش یک امپراتوری داشت، شاید مادها نیز آن را داشته‌اند اما برای فراتر رفتن بایستی هرودوت را مورد بررسی قرار دهیم.



Map of the ancient Near East.
1. Gersul; 2. Gersul; 3. Bogaz Köy; 4. Kerkenes Dag; 5. Avanos; 6. Nevsehir; 7. Kayseri; 8. Sivas; 9. Erzincan; 10. Altintepe; 11. Malatya; 12. Harran; 13. Nineveh; 14. Nimrud; 15. Baghdad; 16. Qal'eh-i Vazilgird; 17. Kermanshah; 18. Godin Tepe; 19. Nimh-4 Jan; 20. Malatya; 21. Malatya.

۳ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟
دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۳

روایت، برخی شواهد غیرمستقیم، و منابع غیریونانی قرن هفتم و ششم.

I. هرودوت حساب کاربری

توجه داشته باشید که من در اینجا نمی‌توانم به تمام جنبه‌های روایت هرودوت بپردازم، تنها روی پنج عنصر متمرکز می‌شوم:

- ایجاد یک حکومت و نظام منسجم توسط دیاکو
- رفتار پادشاهان ماد
- شکل مادی از حکومت امپراتوری
- چارچوب گاهشماری
- حضور سکاها

ایجاد نظام سلطه:

در قدم اول، دیوکو اقدام به افزایش قدرت و فعالیت او به عنوان یک مجری بی‌طرف عدالت و دادگر بوده است. شاید ما (به ویژه به دلیل تضادی که توسط هرودوت بین دماراتوس اسپارتی‌ها در تبعیت از قانون و اطاعت اتباع خشایارشا از پادشاه ترسیم می‌کند) شرطی شده‌ایم که رفتاری از این نوع را یونانی بدانیم، اما (اگر چنین باشد) این شرطی شدنی است که باید در برابر آن مقاومت کنیم، نه فقط به دلیل اهمیت داده‌ها در ایدئولوژی کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی، بلکه به این دلیل که نقش حل و فصل عادلانه دعاوی در داستان دیاکو ایفا می‌کند، آشکارا با کلیشه یونانی مطابقت ندارد: قانونگذاران یونانی معمولاً محصول سکون سیاسی هستند و مستبدان یونانی به طور مشخص به عنوان

۴ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهّم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۴

قانونگذار ظاهر نمی‌شوند - به ویژه به این دلیل که مستبدان نمایانگر تعلیق یا دور زدن قانون، عادی هستند. در مرحله بعدی داستان، دیاکوی مادها را وادار می‌کند تا برای او خانه‌ای بسازند و یک محافظ فراهم کنند. سپس، وقتی قدرت به دست آورد، آنها را وادار می‌کند تا در اطراف شهر زندگی کنند. وقتی آنها نیز با این امر موافقت کردند، او هفت دیوار می‌سازد و مردم را در اطراف آنها ساکن می‌کند. توجه به این نکته مهم است که آنچه محل زندگی دیاکو را احاطه کرده‌اند، خانه‌های اهالی ماد است. ۹۹. ۱، نه شهر: کاخ صرفاً درونی‌ترین بخش آنجا است. اندازه منطقه محصور (قابل مقایسه با آتن، بنابراین حداقل ۱۰ کیلومتر)، تعداد دیوارها و تزئین دیوارهای دفاعی با رنگ یا ورق طلا یا نقره به ما یادآوری می‌کند که تا حدودی در قلمرو خیال هستیم. اما، اگر نوعی واقعیت در پس این خیال وجود داشته باشد، نوعی بدبینی یونانی بوده است. بلکه با کاخ‌های شرقی و سوسه شدم فکر کنم: مقایسه یک خانه در شهر آتن و (شاید) ابرای اشاره به سکونتگاه خارج از دیوار مادها، در واقع این نکته را برجسته می‌کند. مدل کاخ شاید بیشتر تخت جمشید یا شوش باشد تا نینوا یا نیمرود - البته نه، اگر کسی بخواهد دیوارهای بیرونی این مکان‌ها را به عنوان محصورکننده فضای «سلطنتی» در نظر بگیرد؛ و باید توجه داشت که محیط ذکر شده کاخ دیاکو بین دیوارهای نیمرود و نینوا قرار دارد. اما نکته مهم این نیست که مشخص کنیم چیزی مشخصاً مادی (به جای بین‌النهرینی، ایلامی یا فارسی) در آن دخیل است - فقط این است که ما نباید داستان را صرفاً محصول تخیل یونانی بدانیم (و رد کنیم).

رفتار پادشاهان ماد .

سانسیسی-ویردنبورگ از اسطوره‌سازی ناکافی شکایت دارد و آنچه را که او «تاریخ شفاهی» واقعی در داستان خاستگاه کوروش می‌داند، با کسل‌کنندگی هرودوت در مورد

۵ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهّم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۵

مادها مقایسه می‌کند. این به سختی با داستان دیاکو منصفانه به نظر می‌رسد؛ و هرگونه زاویه دید مادی در مورد آستیگ در پشت تحریف پارسی گم شده است. بنابراین، شکایت در مورد فرورتیش و هووخشتره است - که نام‌هایی بودند که با آنها تداعی می‌شد: یکی از رقبای داریوش در ۵۲۲ پیش از میلاد بود به نام فرورتیس (فرورتی) و ادعا داشت که از تبار هووخشتره می‌باشد. من دو نکته را مطرح می‌کنم. (الف) سرنگونی سکاها توسط هووخشتره در یک ضیافت (۱۰۶.۱)، اگرچه به طور خلاصه بیان شده است، اما رویدادی از نوع داستان‌سرایی مناسب است (همانطور که سانیسی - ویردنبورگ اذعان می‌کند)؛ همچنین شاید نزاع هووخشتره و آلیات که ناشی از پناه دادن آلیات به معلمان تیراندازی سکایی قاتل کودکان توسط او بود (۷۳.۱). (ب) سانیسی - ویردنبورگ نمی‌تواند تصور کند که هرودوت روایت شفاهی را از آنچه می‌دانسته حذف کند، اما حقیقت این است که او کل سقوط نینوا را حذف می‌کند و آن را برای فعلاً (و شاید همیشه) به عنوان ناهمگون که وجود ندارد، نگه می‌دارد (۱۰۶.۱). داستان‌های مادی در این مورد ممکن است وجود داشته و هرودوت از آن آگاه بوده باشد؛ و از آنجایی که فرورتیش در جنگ با آشوریان درگذشت، این داستان‌ها هم برای او و هم برای هووخشتره مرتبط بوده‌اند. بنابراین، وضعیت فعلی متن هرودوت وجود اسطوره‌شناسی مادها را رد نمی‌کند. من ادعا نمی‌کنم (زیرا نمی‌توانم ثابت کنم) که این اسطوره‌شناسی بوده که (برای سانیسی - ویردنبورگ) محصول جانبی مورد انتظار تشکیل دولت است، اما این موضوع نباید برای تضعیف جایگاه هرودوت به عنوان منبعی، هرچند ناقص یا تحریف‌شده، از منابع اصیل خاور نزدیک مورد استفاده قرار گیرد.

حکومت امپراتوری

۶ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۶

هرودوت ۱. ۱۳۴. ۲-۳ هرودوت بین (الف) طرح افتخار پارسی و (ب) طرح حکومت (امپراتوری) مادها قیاسی انجام می‌دهد:

τιμῶσι δὲ ἐκ πάντων τοὺς ἄγχιστα ἐσωτῶν οἰκέοντας μετὰ γε ἐσωτούς, δεύτερα δὲ τοὺς δευτέρους, μετὰ δὲ κατὰ λόγον προβαίνοντες τιμῶσι. ἤκιστα δὲ τοὺς ἐσωτῶν ἐκαστάτω οἰκημένους ἐν τιμῇ ἄγονται, νομίζοντες ἐσωτούς εἶναι ἀνθρώπων μακρῶ τὰ πάντα ἀρίστους, τοὺς δὲ ἄλλους κατὰ λόγον τῆς ἀρετῆς ἀντέχεσθαι, τοὺς δὲ ἐκαστάτω οἰκέοντας ἀπὸ ἐσωτῶν κακίστους εἶναι. ἐπὶ δὲ Μήδων ἀρχόντων καὶ ἦρχε τὰ ἔθνεα ἀλλήων, συναπάντων μὲν Μήδοι καὶ τῶν ἄγχιστα οἰκέοντων σφίσι, οὗτοι δὲ καὶ τῶν ὁμοῦρων, οἱ δὲ μάλα τῶν ἐχομένων. κατὰ δὲ τὸν αὐτὸν δὲ λόγον καὶ οἱ Πέρσαι τιμῶσι. προέβαινε γὰρ δὴ τὸ ἔθνος ἄρχον τε καὶ ἐπιτροπεύον.

نه کلمه پایانی متن یونانی مشکلات واقعی را ایجاد می‌کنند (ممکن است نیاز به یک اوبلوس باشد - یا حتی تشخیص و حذف یک توضیح)، اما در متن حاضر این موضوع اهمیت حیاتی ندارد. آنچه مهم است تصویر حکومت‌های متوالی در جمله قبلی است: الف، ب ب و ب بر پ و پ بر ت حکومت می‌کند. ترسیم این نوع حکومت (پارسیان درجه‌ای از احترام را برای همه قائل بودند و این درجه با فاصله کاهش می‌یافت، درست زمانی که مادها بر همه حکومت می‌کردند و صراحت حکومت با فاصله کاهش می‌یافت) قابل توجه است. ماهیت حکومت امپراتوری مادها در روایت هرودوت مطرح نشده است : یا خودش می‌داند یا یک خبرچین که قبلاً این قیاس را انجام داده، اطلاعات بسیار بیشتری در مورد آرچه مادها نسبت به آنچه متن هرودوت به ما نشان می‌دهد، دارد و آنچه او می‌داند، بازنگری در شرایط هخامنشیان نیست. نکته مهم این است که او تصویری از نظام امپراتوری مادها دارد که با نظام امپراتوری پارس متفاوت است. آنچه بند ۱.۱۳۴ می‌گوید با آنچه بند ۳.۸۹ در مورد تشکیل نام‌های خراج‌گذار داریوش می‌گوید، یکسان نیست:

۷ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۷

καταστήσας δὲ τὰς ἀρχὰς καὶ ἄρχοντας ἐτάξατο φόρους οἱ προσίεναι κατὰ ἔθνεά τε καὶ πρὸς τοῖσι ἔθνεσι τοὺς πλησιοχώρους προστάσσαν, καὶ ὑπερβαίνων τοὺς προσεχέας τὰ ἑκάστῳ ἄλλοισι ἄλλα ἔθνεα νέμων.

همچنین دلیلی وجود ندارد که در واقعیت‌های حکومت پارسى یا در تصویر فضای امپراتورى به شکل نوشتارى یا شمایل‌نگارى، تمایز سیستماتیک و سریالى از وضعیت رعایا در مقابل مرکز به هسته و به طور فزاینده‌ای پیرامونى تشخیص داده شود. استفاده از مفهوم «سازمان پلکانى» هم در اشاره به فوگل سنگ‌ها ۱.۱۳۴ و هم در اشاره به حکومت هخامنشى، یک ابهام کاذب است. ادعای کالمایر مبنی بر وجود شباهت بین فهرست (غیرمتعارف) مردمان قانع‌کننده نیست و تشخیص تورووتس از دایره‌های متحد‌المرکز نقشه‌نگارى در چیدمان هیئت‌های نمایندگى در پلکان‌های آپادانا، هیچ دلالتى بر سلسله مراتب حکومت و فرمانبرداری در حین پیشروى در امتداد صفحات حکاکى شده ندارد. برعکس، نکته شمایل‌نگارى این است که یک منبع قدرت واحد، یعنی پادشاه بزرگ، وجود دارد اینکه آیا روایتى به اندازه کافى دقیق یا ظریف از حکومت مادها است، بدون شک قابل بحث است، اما نکته اصلی نیست؛ نکته این است که متمایز است، و آشکارا یونانى نیست.

گاهشماری

فهرست پادشاهان ماد، یک فهرست گاهشماری و تقویمى است که قصد ندارم دوباره به آن پردازم. صرفاً خاطر نشان می‌کنم که راه‌حلهایی ممکن است که با منابع غیر یونانى در تضاد نباشند، یعنی پادشاهان مادی نامگذاری شده را در زمان‌هایی که منابع دیگر مانع آن می‌شوند، قرار ندهید. این بیشتر مربوط به جا دادن آنها در جاهای خالی شواهد دیگر است. اما هووخشتره و آستیاگ (که در منابع دیگر ظاهر می‌شوند) به طور مناسب در

۸ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ۸

فهرست پادشاهان قرار گرفته‌اند و این مایه آرامش است. این بدان معنا نیست که هیچ ساختار مصنوعی در حال انجام نیست: ما دو نفر پادشاه داریم که هر کدام در مجموع ۷۵ سال حکومت کرده‌اند و طول کل سلسله آنها ۱۵۰ سال است. و طول تخمینی حکومت مادها در آسیای علیا (۱۰۱۳۰) «۱۲۸ سال، به استثنای دوره سکاها» از نظر روایت منطقی نیست. اما هیچ چیزی تولید نشده است که بدانیم تهیه‌کننده نمی‌توانسته آن را «درست» بداند.

سکاها

آگاهی هرودوت از اینکه سکاها (که یونانیان در قرن پنجم در شمال دریای سیاه تسلط داشتند) ممکن است نقشی در تاریخ خاور نزدیک قرن هفتم و ششم داشته باشند، ثابت می‌کند که او وارث داستان‌سرایی است که از دانش واقعی آن تاریخ بهره می‌برد: زیرا افرادی که به عنوان سکاها یا سیمیری‌ها توصیف شده‌اند، مطمئناً در زاگرس قرن هفتم به اندازه کافی مهم بودند که توجه آشوریان را به خود جلب کنند - این واقعیت که نام پروتوتئوس (۱۰۳۰) می‌تواند با نام پارتاتوا که در اسناد آشوری ۱۴ دیده می‌شود (بدون خدشه به هویت شخصی یا گاهشماری دقیق) مرتبط باشد، امتیازی اضافی است - و به نظر می‌رسد که بر تخیل سیاسی-جغرافیایی پیامبران عبری در دوره اواخر و پس از آشوری تأثیر می‌گذارد.

ایده‌ی یورش‌های طولانی سکاها در بافت شمال دریای اژه آشنا بود (۶۰۴)، اما فرض اینکه ما در اینجا یک اختراع کاملاً یونانی داریم، پوچ خواهد بود. ایده‌های سیمیری‌ها که توسط سکاها دنبال می‌شدند و سکاها که جایگزین حکومت مادها «آسیا» شدند، ۱۶ تا آنجا که سنت یونانی در مورد سیمیری‌ها در آناتولی، آنها را در غرب هالیس و بنابراین مرز امپراتوری سکاها (ماد) قرار می‌دهد، ۱۷ با هم سازگار هستند، بنابراین ممکن است

در اینجا الگوسازی تاریخی یونانی در جریان باشد. اما هیچ دلیلی برای الگوسازی وجود نداشت، مگر اینکه فرض بر این باشد که «سکاها» در وهله اول مرتبط بوده‌اند؛ و این فرض اصیل و غیر یونانی است. این گزاره که سکاها موقتاً امپراتوری ماد را تصرف کردند، مفهوم امپراتوری ماد را پیش فرض می‌گیرد، اما - در بدترین حالت - نه آن مفهوم را تضعیف می‌کند و نه تقویت. در بهترین حالت، با تصویر متمایز هرودوت از نظام امپراتوری ماد همخوانی دارد (اما نیازی به شک و تردید در مورد آن نیست). و خط داستانی از آنچه می‌توان خط آشکار کشتن پادشاه ماد توسط سکاها و سپس سرنگونی او توسط یک آزادکننده جدید نامید، پیروی نمی‌کند. هووخستره زنده می‌ماند و تنها چیزی که واقعاً اتفاق افتاده این است که یک مرجع جدید در رأس نظام قرار می‌گیرد. علاوه بر این، تعامل با سکاها پس از تثبیت مجدد اقتدار ماد (گروه یاغی عشایر سکاها : ۱.۷۳) ادامه می‌یابد. من نمی‌گویم که هیچ یک از این موارد درست است، فقط می‌گویم که این یک تصویر متمایز است. باید اضافه کرد که وگل‌سانگ در پس خود یک فرآیند تاریخی واقعی از فتح سکاها را می‌بیند که منجر به ظهور نخبگان سکا-مدیک شد که بر امپراتوری ماد اقتدار اعمال می‌کردند - نمونه‌ای از یک الگو از کوچ‌نشین-یکجانشین رابطه تحلیل شده توسط خازانوف.

روایت هرودوت نه تاریخی است و نه بی‌ارزش. ویژگی‌های متمایزی دارد که آن را از هرگونه اتهام داستان‌سرایی پیش‌پاافتاده (چه برسد به داستان‌سرایی یونانی) تبرئه می‌کند، و هیچ چیز در مورد ماهیت آن ما را ملزم به حذف امپراتوری ماد از سوابق تاریخی نمی‌کند. در عین حال، ما را ملزم به فرض وجود امپراتوری ماد مانند امپراتوری داریوش نمی‌کند. هیچ ویژگی مثبتی چنین چیزی را ایجاب نمی‌کند (حتی جمع‌آوری خراج فقط با دوره سکاها مرتبط است)؛ و به هر کسی که احساس می‌کند خواننده هرودوت (به

۱۰ ❏ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟
دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ ❏ ۱۰

طور پیش‌فرض) موظف است فرض کند که امپراتوری ماد به طور کلی شبیه امپراتوری هخامنشی است و استنباط می‌کند که این همان چیزی است که هرودوت فرض کرده است، می‌گویم (الف) خود هرودوت فکر می‌کرد که امپراتوری هخامنشی با داریوش به طور قابل توجهی تغییر کرد (۳. ۸۹ به بعد)، اما همچنین (ب) دقیقاً به دلیل خطر ادغام در امپراتوری‌های آشوری یا هخامنشی (یعنی خطری که مردم می‌خواهند نوعی جانشینی امپراتوری‌ها را ببینند)، بیشترین چیزی که هرودوت به هر حال گواهی می‌دهد این است که حاکم اکباتان ادعای نوعی اقتدار گسترده (اگرچه اغلب غیرمستقیم) را داشت و قادر بود آن اقتدار را به اقدام نظامی دور از زاگرس شرقی تبدیل کند. که تقریباً همان چیزی است که سانیسی-ویردنبورگ به هر حال پذیرفت.

II. غیرمستقیم شواهد

برخی شواهد غیرمستقیم ادعایی از دوره هخامنشی قطعاً بی‌نتیجه است؛ ۲۰ و نقش مادها به عنوان مجرای برای مراسم، عناوین یا شمایل‌نگاری آشوری و/یا اورارتویی مسلماً چیزی است که می‌توان از تصویر ما از ماد قرن ششم استنباط کرد، اما برای اثبات آن استفاده نشده است. ۲۱ من فقط سه موضوع را انتخاب می‌کنم که ممکن است گویا باشند.

(۱) سانیسی-ویردنبورگ می‌گوید که عبارت ظاهراً «مادی» *xshayathiya*

xshayathiyanam می‌تواند هم به یک رئیس عالی‌رتبه و هم به یک پادشاه پادشاهان اشاره داشته باشد؛ بقای این عنوان تضمینی برای محتوای یکسان نیست. این درست است، اگرچه می‌توان خاطر نشان کرد که در هر صورت، این با سیستم امپراتوری هرودوت ۱. ۱۳۴ نامناسب نیست. اما صرف نظر از اینکه آیا ایرانیان قبلاً رهبرانی داشتند که در فارسی باستان به عنوان «پادشاه» توصیف می‌شدند، شکل مادی این عنوان خاص مطمئناً چیزی

را نشان می‌دهد. مسئله این نیست که آیا داریوش (به عنوان مثال) واقعاً مانند یک پادشاه ماد بود یا خیر. مسئله این است که پادشاه ماد برای تقلید پارسیان به اندازه کافی مهم بود. چه کوروش تابع مادها بوده باشد و چه نباشد، او قطعاً جای آستیگ را گرفته است. اما این تضمین نمی‌کند که او خود را پادشاه ماد می‌دانست، و لقب «شاه شاهان» قبل از داریوش به طور آشکار استفاده نمی‌شد. اگر تنها طرف‌های ذینفع مادها و پارس‌ها بودند و آنها «در اصل از اقتدار و جایگاه قابل مقایسه‌ای برخوردار بودند»، اتخاذ عمدی آن منطقی به نظر نمی‌رسد. و غیرمنطقی است که هم اختلاف بین قلمروهای مادها و پارس‌ها را به اندازه‌ای بزرگ در نظر بگیریم که تمایل به تقلید را توجیه کند و هم اصرار بر انکار این موضوع داشته باشیم که قلمرو مادها مورد بحث افق‌های وسیع‌تر و فراتر از مادها داشته است. اگر کسی اهمیت این موضوع را بپذیرد، کافی نیست که فقط با گفتن اینکه «خشایثیا» می‌تواند به معنای «رئیس» باشد تا «پادشاه»، دوباره آن را رد کنیم. اما این موضوع ممکن است بی‌ربط باشد: پیش‌فرض‌های زبان‌شناختی در مورد آنچه گویش مادی زبان ایرانی غربی را تشکیل می‌دهد، ممکن است غیرقابل اعتماد باشد (یعنی این ادعا که *xshayathiya xshayathiyanam* از نظر زبانی با فارسی باستان بیگانه است، ممکن است نادرست باشد) و «شاه شاهان» تنها پیش از این به عنوان یک نشان سلطنتی متمایز در میان اورارتویی‌ها شناخته می‌شد - از این رو به نظر می‌رسد سیدل تمایل دارد فکر کند که داریوش مستقیماً آن را مطرح کرده است.

(۲) کتیبه‌های سلطنتی پارسی شامل فهرست‌هایی از سرزمین‌هایی است که پادشاه بر آنها حکومت می‌کند. معمولاً ماد در ابتدای فهرست با پارس و ایلام قرار دارد، اما در قدیمی‌ترین فهرست، در جایگاه دهم ظاهر می‌شود و پس از آن ارمنستان، کاپادوکیه و

استان‌های شرقی ایران (پارتیا، درنگیانا، آریه و غیره) قرار دارند. ووگلسانگ این را به عنوان یک منطقه امپراتوری ماد می‌بیند که به عنوان یک گروه در نظر گرفته شده است. گسترش آن به سمت شرق مشکلاتی را ایجاد می‌کند، اما نکته قابل توجه (اگر نکته‌ای وجود داشته باشد) ارمنستان-کاپادوکیه است. معمولاً آنها به غرب تعلق دارند، بنابراین ارتباط آنها در کتیبه بیستون با بخشی که از ماد شروع می‌شود و در غیر این صورت به سمت شرق حرکت می‌کند، قابل توجه است. و این ارتباط با شناسایی لباس آنها با مادها در شمایل‌نگاری تخت جمشید و این واقعیت که روایت بیستون (DB ۲۶-۳۰, ۳۴) به رویدادهای ارمنی به عنوان بخشی از «آنچه [داریوش] در ماد انجام داد» (یعنی سرکوب شورشیان ماد، فره ورتی و سیکاتخمه) می‌پردازد، تقویت می‌شود. پنج نبرد در این ماجرا دخیل بودند، بنابراین تصمیم برای عدم پرداختن به آن به عنوان یک موجودیت جداگانه (همانطور که پارت و هیرکانیا، اگرچه از فره ورتی حمایت می‌کنند، جداگانه بررسی می‌شوند: DB ۳۵) بسیار قابل توجه است. ارمنستان به وضوح چنان با ماد مرتبط است که راوی نیازی به اشاره صریح به این نکته نمی‌بیند که ارمنی‌ها از فره ورتی حمایت می‌کردند - و چنان قوی که سرکوب آنها نیاز به تلاش زیادی داشت.

(۳) یونانیان تمایل داشتند مادها و پارس‌ها را با هم اشتباه بگیرند. در جای دیگر استدلال کرده‌ام که اصطلاح «ماد» معمولاً زمانی استفاده می‌شود که امپراتوری پارس «به عنوان یک تهدید نظامی و سیاسی بیگانه و بی‌چهره دیده می‌شود». این اصطلاحی است که یونانیان آناتولی با آن به تبار ایرانیان کوروش، که بعدها توسط یونانیان دیگر تصاحب شد، واکنش نشان دادند و در مفهوم «مادیسم» تکرار می‌شود. من باور ندارم که کوروش واقعاً خود را پادشاه ماد نامیده باشد، بنابراین بهترین توضیح برای این پدیده‌ها در ماهیت مادی سرزمینی است که کروزوس به طرز فاجعه‌باری به آن نفوذ کرد و بهانه او برای انجام

این کار، که شاید با خاطرات شخصیت ترسناک مادها تقویت شده باشد، که سلف او موفق شده بود با آنها معامله‌ای انجام دهد.

III. خاور نزدیک باستان منابع

اکنون به شواهد مستقیم غیر یونانی پیش از هخامنشیان، چه متنی (نواشوری، نوبابلی، عبری) و چه باستان‌شناسی (با اشاره ویژه به محوطه کرکنس داغ در آناتولی مرکزی) می‌پردازیم.

بین سال‌های ۸۳۵ تا حدود ۶۵۰ پیش از میلاد، آشوری‌ها در زاگرس با «مادها» روبرو شدند. برخی در شهرها زندگی می‌کنند و توسط بل آلانی اداره می‌شوند؛ برخی دیگر به نظر می‌رسد کوچ‌نشین («اعراب طلوع خورشید») باشند. احتمالاً دسته دوم (اگر واقعاً کوچ‌نشین باشند) قبیله‌ای هستند. ویژگی مورد اول بیشتر مورد بحث است، اما تعداد شهرهای فرضی ماد در اواخر قرن هشتم بسیار زیاد است: ما با شهرهای واقعی سر و کار نداریم و دامداری سیار ممکن است بخشی از تصویر اجتماعی-اقتصادی باشد آنچه می‌بینیم به شدت تکه‌تکه است، شاید از نظر الگوی سکونت تا حدودی ناپایدار باشد، و چندان نشان‌دهنده یک دولت بالقوه امپراتوری نیست - اگرچه این واقعیت که، تنها از میان دشمنانی که آشوریان با آنها روبرو بودند، مادها به طور رسمی «قوی» نامیده می‌شدند، نشان می‌دهد که آشوریان نوعی ویژگی خاص واقعی (یا ادعا شده) را در آنها درک می‌کردند. (این کاربرد ممکن است در اصل منعکس کننده کلیشه‌های مردم دشت‌نشین در مورد مردم کوهستان باشد، اما توسط متون آشوری برای سایر مردم این چینی به کار نرفته است.) همچنین یک مشکل جغرافیایی وجود دارد. برخی از مادها

بخشی از استان‌های آشوری (هارهار و کی‌اسم) شدند که احتمالاً (به طور کلی) بین کرمانشاه و ملایر واقع شده‌اند. اما اینکه بقیه دقیقاً کجا بودند و اینکه آیا برخی در فلات ایران یا نزدیک دریای مازندران بودند، قابل بحث است: می‌توان تمایزی بین مادهای اصلی و استانی و مادهای «دور» تشخیص داد، و تعداد زیاد مکان‌های مادها ممکن است به نفع گسترش به سمت شرق باشد، اما بحث هنوز تمام نشده است. با این حال، از آنجایی که شواهد مربوط به آشوری نو قبل از ۶۵۰ قبل از میلاد متوقف می‌شود، نیازی به جلوگیری از وجود یک اقتدار مادی فراتر از محلی مستقر در اکباتان پس از آن تاریخ نیست - و تاریخ‌های هرودوت در واقع امپراتوری را پس از ۶۵۰ قبل از میلاد قرار می‌دهد.

بنابراین مشکل این نیست که ما مستقیماً در منابع آشوری می‌بینیم، بلکه این است که آیا می‌توانیم فرآیند تغییر بین حدود ۶۵۰ پیش از میلاد و ۶۱۵ پیش از میلاد را تصور کنیم. برخی در مورد اثرات اجتماعی-سیاسی-اقتصادی خواسته‌های خراج‌گذاران و بهره‌برداری از تجارت در امتداد جاده بزرگ خراسان (چه با تشویق آشوریان و چه توسط «اشراف-بارون‌ها») گمانه‌زنی می‌کنند که نه تنها انباشت ثروت را توسط بل‌آلانی (مثلاً در گودین یا نوشی جان) تقویت می‌کرد، بلکه فردی جاه‌طلب را به دنبال اقتدار گسترده‌تر سوق می‌داد؛ دیگران ممکن است متوجه شوند (۱) اختلاف بین بل‌آلانی‌های مادی که منجر به مداخله آشوریان در ۶۷۶ پیش از میلاد شد، (۲) سوگند وفاداری در ۶۷۲ پیش از میلاد توسط بل‌آلانی‌های مادی، که به عنوان بخشی از محافظان سلطنتی یا پناهندگان سیاسی دیده می‌شدند، و (۳) نگرانی‌های آشوریان تازه وارد مبنی بر اینکه خراج‌گذاران و دیگران در معرض خطر مادها، سکاها و کیمیری‌ها بودند، نتیجه می‌گیرند که زاگرس آشفته بوده است و این را فرصتی برای ظهور یک کاپو دی کاپی می‌دانند. این دو مدل با هم سازگار

هستند و در هر دو، حمله به آشور در طول ۶۱۰-۶۱۵ پیش از میلاد ممکن است نقش مهمی در تمرکز و تحکیم اقتدار رئیس بزرگ داشته باشد.

همچنین می‌توان به هماهنگی عجیب بین تشکیل هگمتانه توسط دیاکو هرودوتی با حذف سایر سکونتگاه‌ها و نابودی گودین و نوشیجان به عنوان مکان‌های ممتاز در اواخر قرن هفتم (که در مورد اخیر فرآیندی نسبتاً رسمی و حتی آیینی بود) - هماهنگی‌ای که تنها با این واقعیت که برخی تاریخ نابودی آن را ۵۰ سال بعد می‌دانند، خراب می‌شود. بنابراین، داستان‌هایی وجود دارد که می‌توانیم بگوییم؛ و گزاره‌ی سانسوسی-ویردنبورگ مبنی بر اینکه هرگونه حرکت به سوی تشکیل دولت که در ذات این داستان‌ها نهفته است، می‌توانسته لغو شود، بی‌ربط است. مسئله اعمال اقتدار است، نه وجود یک ساختار خاص برای اعمال آن.

وقایع ۶۱۰-۶۱۵ پیش از میلاد قطعاً نشان می‌دهد که یک رهبر واحد، اقتدار خود را برای استقرار نیروهای نظامی در آشور اعمال می‌کرد. البته، این وقایع‌نگاری آن را از طریق یک رویدادنامه نشان می‌دهد که به اطلاعات ظریف در مورد متحدان بیگانه بابلی‌ها علاقه‌ای ندارد. اما این واقعیت که این متحدان اصلاً برجسته شده‌اند، در نظر گرفتن آنها را صرفاً به عنوان گروهی از مزدوران یا بخشی از ارتش آشور که از صحنه خارج شده‌اند، دشوار می‌کند. آنچه درست است این است که مشارکت آنها دارای کیفیتی نامنظم است: آنها (در سال‌های ۶۱۴، ۶۱۲ و ۶۱۰ پیش از میلاد) می‌رسند، می‌جنگند، دوباره می‌روند و پس از سال ۶۱۰ پیش از میلاد برای همیشه از سوابق رویدادنامه ناپدید می‌شوند. بحث‌های زیادی در مورد آنچه پس از سقوط نینوا برای آشور اتفاق افتاد، وجود داشته است. منابع مستقیم یونانی به اشغال مادها اشاره دارند، منابع اکدی ممکن است این را رد نکنند، اما

تصوری از آشور و شمال بین‌النهرین به عنوان بخشی از امپراتوری ماد را تحمیل نمی‌کنند، و نه برداشت گزنفون مبنی بر اینکه ساحل شرقی دجله در شمال بغداد «مدیا» بوده است (آنا‌بازیس ۲. ۴. ۲۷) و نه برداشت هرودوت از سرزمین پست (بزرگ) ماتینه (۵. ۵۲. ۵)، اگر اصلاً مرتبط باشند، نمی‌توانند به درستی از نظر کنترل تاریخی مادها در غرب زاگرس توضیح داده شوند. ۴۱ در واقع، تنها یک مجموعه شواهد وجود دارد که «مادها را در هر زمانی پس از ۶۱۰ پیش از میلاد در هر جایی از سرزمین‌های پست بین‌النهرین قرار می‌دهد.» این مکان حران است و شواهد (از کتیبه‌های نبونیدوس) پیچیدگی خاصی دارد. اما تنها چیزی که باید نشان دهد این است که در دهه ۵۵۰ پیش از میلاد (اگرچه تا آنجا که ما در زمان‌های دیگر نیز می‌دانیم) حران در معرض تهاجم او مانماندایی‌ها بود که کوروش سرانجام آنها را از بین برد - یعنی مادها. هیچ مدرکی وجود ندارد که آنها این منطقه را به طور دائمی اشغال کرده باشند. و ادعای نبونیدوس مبنی بر اینکه آنها حران را در سال ۶۱۰ پیش از میلاد نابود کردند، مانند بازنویسی تاریخ به نظر می‌رسد (وقایع‌نگاری سقوط نینوا، تصرف حران در سال ۶۱۰ پیش از میلاد را به بابلی‌ها نسبت می‌دهد) و دلیلی برای فرض حاکمیت مادها بر شمال بین‌النهرین نیست. بنابراین، امپراتوری ماد ما نیازی به انحراف به سمت مناطق پست ندارد. اما با این وجود، متون غیر یونانی پس از ۶۱۵ پیش از میلاد، گاهی اوقات مادها را به عنوان یک قدرت مهم می‌بینند.

اشعیا ۱۳:۱۸، ۲۱:۲ آنها را به عنوان یک دشمن بالقوه (به شدت مخرب) بابل معرفی می‌کند. ارمیا در حدود ۵۹۵ پیش از میلاد، «پادشاهان مادها» (۵۱:۱۱) یا «پادشاهان مادها، نایب‌السلطنه‌های او (پچا) و همه فرمانداران او (ساگان) و تمام سرزمین (ارتز) قلمرو او (ممشالاه)» (۵۱:۲۸) را مشخص می‌کند. کثرت «پادشاهان» قابل توجه است (اگرچه سیتوآجینت به طور قابل توجهی «پادشاه» را دارد؛ اینکه آیا ارمیا (۲۵:۲۵) می‌تواند «تمام

پادشاهان ایلام و ماد» (و صیدا و صور) را در میان ملت‌های محکوم به فنا فهرست کند، نشان می‌دهد که جمع و مفرد به سادگی از نظر بلاغی قابل تعویض هستند، جای بحث دارد. شاید پاسخ بیشتر در صحبت‌های نبونیدوس در مورد «اوماناندها، کشورشان و پادشاهانی که در کنارشان رژه می‌روند» (لانگدون ۱ = بولیو ۱۵) نهفته باشد. رولینگر در اینجا کنفدراسیون قبیله‌ای را می‌بیند، هوگمان یک ساختار امپراتوری، اما هر اصطلاح انسان‌شناسی یا سیاسی که به کار ببریم، نبونیدوس یک تهدید واحد (در واقع همان قدرتی که کوروش نابود خواهد کرد) را شناسایی می‌کند که شامل اجزایی است که شامل «تعدادی از پادشاهان» می‌شود. فرمول ارمیا می‌تواند راهی جایگزین برای درک این موضوع باشد، با توجه به اینکه پیامبر عبری علاقه خاصی به ظرافت‌های این وضعیت ندارد. اینکه نبونیدوس پادشاه اصلی ماد - آستیگ - را نادیده می‌گیرد، به دلیل اولویت یافتن بلاغت اوماناندها است. (شیوه‌ای که بلاغت، دقت نهادی را مبهم می‌کند، توسط حران دوم = بولیو نشان داده شده است، جایی که دشمنان سابق که تمکین آنها از نبونیدوس نشانه‌ای از لطف الهی است، شامل «پادشاه» (؟) سرزمین (؟) مصر، «سرزمین اعراب»، «تمام پادشاهانی که قبلاً دشمن بودند» - و «شهر مادها» می‌شوند. آیا این انکار عمدی اقتدار فراگیر ماد است، یا اشاره‌ای به شکوه اکباتان - جایی که در این تاریخ کوروش حاکم است؟)

چه چیز دیگری می‌توانیم در مورد این قلمرو ماد بگوییم؟ توصیفات نبونیدوس و ارمیا با نوع ساختار «آزاد» که سانسسی-ویردنبورگ در هرودوت ۱.۱۳۴ تشخیص می‌دهد، سازگار است. اما وسعت یک منطقه چقدر است؟ درباره شرق چیزی نمی‌توان گفت (به جز آنچه که ممکن است در شواهد غیرمستقیم کتیبه بیستون داریوش نهفته باشد). درباره غرب نکات زیر را ارائه می‌دهم.

(۱) کوروش می‌گوید مردوک گوتیوم و مادها را مطیع خود کرد. بنابراین، در حدود ۵۵۰ پیش از میلاد، بخشی از زاگرس غربی وجود داشت که مادها آن را کنترل نمی‌کردند، اما اینکه کدام بخش قابل بحث است، زیرا گوتیوم یک مفهوم جغرافیایی مبهم است. و نقش اوگبارو گوتیوم به عنوان حامی کوروش ممکن است ارائه او از این موضوع را منحرف کند یا از این ناشی شود که گوتیوم فقط "اخیراً اقتدار مادها را رد کرده است."

(۲) پیش از مادها، ارمیا ۵۱.۲۷ پادشاهی‌های اورارتو، مانایا و سکاها را به عنوان دشمنان بابل فهرست می‌کند. برخی او را به طور ضمنی چنین می‌خوانند سه پادشاهی در قلمرو پادشاه(ان) ماد بودند. از طرف دیگر، استنباط می‌کنیم که در حدود ۵۹۵ پیش از میلاد، هووخشتره هنوز اقتدار خود را به غرب و شمال گسترش نداده بود یا (به دلیل ساختار امپراتوری «سست» به سبک هرودوت) یهودیان تصور نمی‌کردند که او چنین کاری انجام داده است. (در ۶۰۵ پیش از میلاد، ارمیا ۲۵.۲۵ از «پادشاهان شمالی» ناشناسی نام می‌برد که احتمالاً در شمال ماد مستقر هستند. ماناها در ۶۱۶ پیش از میلاد برای آشور جنگیدند، اما احتمالاً به عنوان مزدور و نه رعایا - از زمان حمله سنگین آشوربانیپال در ۶۵۶ هیچ مدرک مرتبطی وجود ندارد.

(۳) اورارتو به خودی خود جالب توجه است. فهرست مردمان در DB ممکن است حاکی از (مقداری) انقیاد ارمنی‌ها به اقتدار مادها باشد؛ و بسیار محتمل است که گسترش مادها به سمت غرب از طریق ارمنستان، نه بین‌النهرین، صورت گرفته باشد. به طور کلی، آشوری‌ها برای تهیه اسب و خشتی کردن گسترش اورارتو به ماد (و همچنین به مانا) رفتند - که به ما یادآوری می‌کند که مادها به طور بالقوه جنگ‌جویان بسیار متحرکی بودند (و الگوی سکاها و کیمیری‌ها را در مجاورت خود داشتند تا این پتانسیل را تقویت کنند) - نکته مهمی که به آن باز خواهیم گشت - و نشان می‌دهد که اورارتو ممکن است به همان

اندازه که مادها برای اورارتو هدف طبیعی بود، هدف مادها نیز باشد. تاریخ اورارتو پس از ۶۴۰ پیش از میلاد مبهم است. اورارتو و آشور به همزیستی دست یافته بودند. همزمان بابلی‌ها در ۶۰۸-۶۰۷ پیش از میلاد و شاید ۶۰۹ پیش از میلاد به اورارتو حمله کردند و زمانی تا وان رسیدند. در این زمان، پادشاهی اورارتویی (که زمانی ترکیبی متمایز از پادشاه، ارتش، قلعه‌ها و شبکه جاده‌ای بود) با خشونت به پایان رسیده بود، شاید به این دلیل که شکست‌های قبلی به دست آشوریان، تکه‌تکه شدن ساختاری را به دنبال داشت. عوامل مورد بحث هستند، اما هم سکاها و هم مادها فرض شده‌اند. در هر صورت، هیچ ساختار منطقه‌ای (یا آگاهی ملی) برای مقاومت در برابر تهاجمات بابلی‌ها یا - هنگامی که توجه بابلی‌ها منحصراً به غرب و جنوب معطوف شد - ادعاهای اقتدار مادها وجود نداشت. دنیای آناتولی شرقی (به عنوان یک محیط جغرافیایی) به اندازه فاتحان ماد برای فاتحان آشوری-بابلی بیگانه نبود - و ممکن است برای حکومت غیرمستقیم/آزاد مناسب باشد. برداشت زیمانسکی این است که سکاها نابود شده ... سلطنتی ساختار و نقل مکان کرد روی: شاید مادها که به طور مشابه متحرک اما از نظر ارضی جاه‌طلب‌تر بودند، به دنبال آنها حرکت کردند و به دنبال به رسمیت شناختن حاکمیت خود نه با قلعه‌ها (مانند پادشاهان اورارتو) بلکه با زنجیره‌ای از اطاعت و حکومت هرودوتی بودند.

(۴) اورارتو تا زمان دخالت آشوریان، افقی غربی داشت - اگرچه روسا دوم مردم را از موشکی، هاتی و هالیت تبعید کرد و در شمال بسیار دورتر (خارج از محدوده تاریخی آشوریان)، یک پایگاه اورارتویی مربوط به قرن هفتم در آلتین تپه وجود دارد. این و نفوذ سیمیریان به آناتولی از طریق اورارتو، ما را به این فکر می‌اندازد که پیشروی مادها به سمت غرب طبیعی بوده است. کنترل آشوریان متأخر در غرب بر روی کیلیکیه، پدپاس و سوریه (جایی که بابل به عنوان قدرت جانشین ثابت شد) متمرکز است، نه در ملید

۲۰ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ □ ۲۰

(ملاتیا) یا تابال (منطقه نوشهیر-قیصریه). سیمریان این کار را انجام داده بودند. اما قدرت سیمریان - که زمانی بزرگ بود (حتی یک پیشگوی آشوری پادشاه آنها را شار کیششاتی نامیده بود) و معنی دار نیست اینتر آلیا در کاپادوکیه مستقیماً و/یا از طریق تبانی با مورگالو از طبل نیز تقریباً همزمان با اورارتویی‌ها از بین رفته بود. جایی برای مادها وجود داشت و در منابع باقی‌مانده نیز جایی برای تخیل وجود دارد. این فضا شاید از نظر مفهومی نیز آشنا بود. جالب توجه است که متون آشوری قرن هفتم می‌توانند از «بل آلانی» سیمیری صحبت کنند، نوه میداس را با همین عنوان توصیف کنند، و لیگدامیس سیمیری را «پادشاه کوهستان و گوتیوم» بنامند: گویی آناتولی در غرب فرات، زاگرس ثلاثه به نظر می‌رسید.

(۵) جایی که در میان نبود، لیدیا بود (قدرتی که در نابودی سیمیری‌ها نقش داشت). پایان جنگ با معاهده‌ای که به طور ضمنی به میانجیگری بابلی‌ها و کیلیکی‌ها نسبت داده می‌شود، سناریویی محتمل است (هرودوت ۱.۷۴). از دیدگاه غربی، مادها به راحتی به عنوان سیمیری‌های بدلی دیده می‌شدند (همانطور که آشوری‌ها سیمیری‌های آناتولی را به عنوان ساکنان بدلی زاگرس می‌دیدند): از این رو مفهوم مدیسموس و دشمن «ماد» که قبلاً مورد بحث قرار گرفته است، مطرح می‌شود.

این جنگ پنج ساله حتی ممکن است شبیه اقدامات مادها در سال‌های ۶۱۴-۶۱۰ پیش از میلاد باشد - تهاجم‌های متناوب، که میراثی از نگرانی در مورد دشمنانی که در آن سوی مرز شرقی ظاهر می‌شوند، اما شاید به عنوان ساکنان دائمی در آن یا در امتداد آن تصور نمی‌شوند، به جا می‌گذارد. در واقع، نوع وحشتی که مدوروم نیز در خیال‌پردازی تب‌آلود اشعیا از مادهای کمان‌دار که هیچ اهمیتی به طلا و نقره نمی‌دهند، فقط به کشتار مردان جوان و کودکان متولد نشده اهمیت می‌دهند (۱۳.۱۸) نشان می‌دهد، می‌تواند به

۲۱ مادها در ماد، میانرودان و آناتولی: امپراتوری، هژمونی، سلطه یا توهم؟

دو فصلنامه مطالعات ایران کهن - سال پنجم، شماره اول (۹)، بهار و تابستان ۱۴۰۴ □ ۲۱

عنوان پاسخی به چنین سناریویی بسیار مناسب‌تر باشد تا مدرکی مثبت به نفع آن باشد. در نهایت، چه چیز دیگری می‌توان در مورد آن مرز و ماهیت حضور مادها در شرق آن گفت؟

(۶) رولینگر، ضمن پذیرش جنگ لیدی و معاهده لیدو-ماد، مرز هالیس را زیر سوال می‌برد و استدلال می‌کند که هرودوت در مورد جغرافیای واقعی مبهم است و یک مفهوم ژئوپلیتیک هخامنشی مرتبط با «جاده سلطنتی» را به عقب برمی‌گرداند. این برای کسانی که مانند فرانسوی معتقدند که «جاده سلطنتی از هالیس عبور نمی‌کرده است» مشکل‌ساز است. فرانسوی با ترجمه‌ای غیرقابل قبول از هرودوت (و قرار دادن نسبتاً خودسرانه مرز کاپادوکیه) از مسیر خود دفاع می‌کند، اما یک مسیر شمالی متعارف مطمئناً حدود نه فرسنگ از سارد تا هالیس طولانی‌تر است، بنابراین این مشکل قدیمی همچنان در بن‌بست باقی می‌ماند. اما می‌توان پاسخی دوگانه به رولینگر ارائه داد. (الف) ما می‌دانیم که کیلیکیه شمال غربی در زمان لشکرکشی‌های نریگلیسار به منطقه در اوایل دهه ۵۵۰ پیش از میلاد با لیدیا هم‌مرز بود (ABC ۶.۲۳۰f): هیچ تضادی با پیامدهای مرز «هالیس» ماد-لیدی وجود ندارد. (ب) برای کسانی که از اورارتو در امتداد مسیر ارزنجان-سیواس وارد آناتولی مرکزی می‌شوند (همانطور که مادها می‌توانستند انجام دهند) هالیس به معنای واقعی کلمه خطی است که باید از آن عبور کرد. اما حتی کسانی که از بزرگراه قدیمی اورارتویی وان-الازیغ به سمت غرب سفر می‌کنند، ممکن است پس از عبور از کوه‌ها به قیصریه، صحبت‌هایی از رودخانه بزرگ مجاور که به دریای شمالی جاری است بشنوند و احساس کنند که این امر به تعریف مرحله‌ای در سفر طولانی‌تر به سمت لیدیا کمک کرده است.

(۷) در تصویر کردن شرایط شرق این منطقه مرزی، یکی از مؤلفه‌ها (همانطور که دیده‌ایم) دیدگاه مادها به عنوان یک پیشنهاد نظامی نسبتاً متحرک - می‌توان گفت - سکاها است. البته این دیدگاه کاملاً با پیامدهای تحقیق گسترده‌تر و مهم فوگل‌سانگ در مورد مؤلفه‌های فرهنگی در پیدایش امپراتوری هخامنشی مطابقت دارد؛ و با تصویر حکومت غایب که در هرودوت ۱.۱۳۴ فرض شده است، مطابقت دارد. با این حال، یک مؤلفه دیگر نیز وجود دارد که باید در آن گنجانده شود. این به نوبه خود شامل دو بخش است: (الف) توصیف هرودوت از هدف اولیه عملیات نظامی کرزوس در سراسر رودخانه هالیس، و (ب) حصار عظیم و مستحکم با ساختمان‌های داخلی مرتبط در کرکنس داغ. سامرز استدلال کرده است که ما باید این دو عنصر را شناسایی کنیم، اما چه این کار را انجام دهیم و چه ندهیم، هر یک باید به عنوان بخشی از چشم‌انداز امپراتوری ماد آناتولی مرکزی فرضی در نظر گرفته شود.

برای هرودوت کرزوس، منطقه‌ای در کاپادوکیه به نام پتریه است که با سورن کلروی، پتریه و پتریه مرتبط است. چگونه باید وضعیت را پیش‌بینی کنیم؟ (۱) بعید به نظر می‌رسد که *kleroi* به عنوان یک جایگزین کاملاً غیررسمی برای *χώρην or γῆν* استفاده شده باشد، بنابراین کاملاً ممکن است که منبع هرودوت می‌دانسته است که چیزی متمایز در مورد زمین‌داری محلی وجود دارد، حتی اگر نتوانیم دقیقاً بگوییم که چه بوده است. (۲) کاربرد هرودوت ایجاب نمی‌کند که رابطه‌ی *perioikides poleis* با «شهر پتری‌ها» شامل نوعی از تابعیت باشد که اغلب با وضعیت پتری مرتبط است. با این حال، با توجه به منطقه‌ای به نام «پتری» و چیزی که هرودوت قاطعانه آن را «شهر» پتری‌ها می‌نامد، و سوسه‌انگیز است که *perioikides poleis* را به عنوان بخشی کاملاً متفاوت از منطقه در نظر بگیریم - مشروط بر اینکه منطقه به اندازه کافی بزرگ باشد که این امر معنادار

باشد. راه دیگر این است که پتريا (منطقه) را چیزی بیش از قلمرو بلافصل شهر پترياها ندانیم و فرض کنیم که پریویکیدس پولیس (و برخی از کلروهای سوری‌ها) خارج از آن قرار دارند: این امر درک صرفاً جغرافیایی از این عبارت را محتمل‌تر می‌کند. در هر صورت، این توصیف نه مستلزم آن است و نه این احتمال را رد می‌کند که ساکنان پریویکیدس پولیس از نظر قومی از پترياها متمایز بوده‌اند.

(۳) در نتیجه لشکرکشی کرزوس، «شهر پترياها» به بردگی گرفته می‌شود (sato-āndrapod±)، شهرهای پریویکی ممکن است برده شوند، و سوری‌ها به برده تبدیل می‌شوند. توصیف‌های مختلف، تفاوت بین پولیس و کلروی را منعکس می‌کنند. هیچ الزامی وجود ندارد که ما پتريایی‌ها و سوری‌ها را یکی بدانیم - و هیچ الزامی هم وجود ندارد که عکس این را ثابت کنیم (به ویژه به این دلیل که نه «éndrapodōzesyai» و نه «énastātouw 'poien» به ترتیب مختص شهرها و جمعیت‌های غیرشهری نیستند).

(۴) سوری‌ها به عنوان oÈdēn §ōntaw afitōuw انتخاب شده‌اند - احتمالاً به این معنا که نزاع کرزوس با کوروش بوده و هیچ ارتباطی با سوری‌ها نداشته است. اگر «پترياها» سوری نبودند، بلکه نمایندگان مستقیم‌تر قدرت کوروش بودند، نکته ممکن است واضح‌تر باشد، اما این ضروری نیست. در نهایت، ما نمی‌توانیم ثابت کنیم که هرودوت وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن (به عنوان مثال) یک گروه بیگانه (پترياها) منطقه‌ای را تصرف کرده و خود را بر جمعیت بومی سوری (کاپادوکیه) تحمیل کرده‌اند، زمین‌های آنها را مصادره کرده و سپس آن را به صورت نامساعدتری به آنها واگذار کرده‌اند - اگرچه در هر مرحله می‌توانیم متن او را به این شکل بخوانیم. اگر چنین می‌کردیم، ممکن بود وسوسه شویم که «پترياها» را به عنوان مادها ببینیم. اما شاید این

در هر صورت اشتباه باشد. اگر پتری‌ها (Pterians) مادها بودند، چرا چنین نگوییم؟ و در هر صورت، سناریویی که در آن (صرف نظر از مرزهای دقیق محلی و روابط قدرت) خود مادها (به عنوان یک عنصر دائمی مستقر) غایب باشند، با الزامات هرودوت ۱.۱۳۴ بهتر مطابقت دارد.

برنامه بررسی و کاوش‌های انتخابی انجام شده توسط جفری سامرز در کرکنس داغ، عنصر جدید (به معنای واقعی کلمه) عظیمی را به این وضعیت وارد کرده است. در محدوده ۷ کیلومتری از جنبه آناتولی (به ویژه، اما نه صرفاً، در مورد یخچال‌های طبیعی اطراف دروازه به اصطلاح کاپادوکیه) سازه‌هایی وجود دارد که به شکل تالارهای ستون‌دار، یادآور نوشیجان و گودین تپه، جذابیت ایرانی دارند. ساختمان‌های عمومی، مسکونی و انباری وجود دارد، بنابراین یک مرکز سکولار است، نه یک مرکز صرفاً آیینی. این ترکیب ویژگی‌ها مطمئناً برای لبه آناتولی یک امپراتوری مادها مناسب به نظر می‌رسد. بنابراین، شاید (در نگاه اول) اعتقاد نگران‌کننده‌ی کاوشگر مبنی بر اینکه شرایط آب و هوایی تضمین می‌کرد که این مکان محل اقامت انتخابی در طول زمستان نباشد، نیز همین باشد: اینجا مکانی امن، پناهگاهی امن، اما همچنین (حداقل برای هر کسی که اجازه نزدیک شدن به آن را داشت) قدرتی رعب‌آور، در دسترس برای استفاده‌ی جمعیت نسبتاً بزرگی از مردم در حال گذار بود - برای مثال، یک نیروی مادی که سالانه برای اعمال حاکمیت (جمع‌آوری خراج از؟) بر زمین‌های کشاورزی باز در جنوب و مناطق کوهستانی‌تر در شمال، و برای انجام حملات غارتگرانه فراتر از مرزهای هژمونی شناخته شده، اعزام می‌شد. نه اینکه این تنها مدل ممکن باشد، حتی با فرض فرضیه‌ی سکونت فصلی. شاید، در عوض، این مکان در درجه‌ی اول ایجاد یک خراج‌گذار قدرتمند کاپادوکیایی و نایب رئیس کاپادوکیایی مادها بود که پایگاه دیگری (در جنوب بیشتر) برای استفاده‌ی زمستانی

داشت. بر اساس این فرضیه، این حاکم کاپادوکیه است، نه پادشاه ماد، که در درجه اول درگیر ادعای حاکمیت عشایری بود، اگرچه توسعه این مکان مستلزم رضایت پادشاه ماد - و حتی کمک عملی او (از این رو عناصر معماری ایرانی در داخل - که در غیر این صورت ممکن بود از بازدید از بوغاز کوی، مکانی که هنوز در عصر آهن تا حدی اشغال شده بود، الهام گرفته شده باشد) - بوده است و منابع آن برای هر گروه عبوری از مادها در دسترس بوده است. درک کامل از عملکرد این مکان ممکن است هنوز برای ما دور از دسترس باشد. نکته‌ی حیاتی این است که ایجاد آن دلالت بر اعمال قدرت قابل توجهی توسط کسی دارد و نسبت دادن آن قدرت به یک حکومت یا دولت مرکزی آناتولی مرکزی کاملاً ناشناخته، محلی و مستقل، به جای اینکه آن را مشتق شده یا توسط پادشاه ماد فعال شده بدانیم، رویکردی کاملاً غیر اقتصادی و غیرضروری به شواهد خواهد بود. همه اینها صرف نظر از اینکه کرکنس «شهر پتریان‌ها» باشد یا خیر، صادق است - همیشه فرض بر این است که موقعیت زمانی این مکان (تک دوره‌ای) در نیمه اول قرن ششم مستقل از آن فرض توجیه می‌شود. جدا از مرتب بودن و لذت بردن از چسباندن یک نام توپولوژیکی مبهم به نقشه، این شناسایی به نفع مدل حکومت دست نشانده کاپادوکیه خواهد بود (با توجه به عدم وجود مادها در تصویر هرودوت از شرایط محلی). همچنین ممکن است منجر به شکل‌گیری دیدگاهی از آنچه منبع هرودوت در صحبت از (الف) پتريا و شهر پتري‌ها و (ب) کلروي‌های سوري‌ها در ذهن داشته است، شود. کرکنس به دلیل اندازه و استحکام، شبیه شهر بود، اما فقط به عنوان یک مرکز قدرت به صورت فصلی عمل می‌کرد و برای جمعیتی که در سراسر چشم‌انداز به سمت جنوب پراکنده بودند، تنها تمرکز واقعی هویت، قطعات زمین فردی آنها بود. این توصیف تلاشی است برای توصیف جدایی شدید بین سکونتگاه‌های کشاورزی ناپایدار و فاقد قدرت و تجلی

فیزیکی یک اقتدار سیاسی-نظامی کم و بیش دوردست، به زبان یونانی. اما مسلماً این امر باعث می‌شود که فرد با نگرانی بپرسد که دوره‌های پریویکیدس چه (و کجا) هستند.

انکار این شناسایی، چنین مشکلاتی را از بین می‌برد، اما تنها به این معنا که بدون یک فرضیه خاص (که بتوان از همه جزئیات هرودوت خواست که با آن مطابقت داشته باشند) هیچ فرصتی برای عدم تطابق وجود ندارد. با توجه به شرایط فعلی، استدلال سامرز برای این شناسایی، البته، به جای اینکه کاملاً قانع‌کننده باشد، به شدت اشاره‌گر است. اما به نظر من، هرگونه پیشنهادی مبنی بر اینکه توصیف هرودوت از مکان پتری و محتویات پاپیروس گیسن ممکن است به یک جایگزین جدی اشاره کند، باید رد شود - این جایگزین به سختی قابل قبول است، زیرا این ایده که کرزوس و کوروش با یکدیگر روبرو شدند - جایی در دشت ساحلی شرق سینوپ یا کوه‌های بلافاصله در جنوب - مطمئناً ذاتاً کمتر از هر چیزی که از شناسایی پتری-کرکنس استنباط می‌شود، ناشیانه نیست شاید پتريا در جای دیگری بوده است (در تفسیری کلی از اهمیت هالیس به عنوان یکی از جنبه‌های مرز مجاورت کلی قیصریه ممکن است زیر سوال برود)، شاید تحقیقات بیشتر در کرکنس به اثبات قطعی منجر شود. تنها می‌توان تکرار کرد که از آنجایی که پتریای هرودوتی و کرکنس به طور جداگانه با امپراتوری ماد که تا آناتولی مرکزی امتداد داشت، قابل تطبیق هستند، در شرایط فعلی نسبتاً بی‌اهمیت است که آیا آنها یک مکان هستند یا دو مکان.

بلکه از قطعاً قانع کننده. اما هر پیشنهاد که هرودوت توصیف مکان پتريا و محتویات یک پاپيروس گيسن ممکن است به یک جایگزین جدی اشاره کند که به نظر من باید رد شود - این جایگزین به سختی قابل اجرا است، زیرا این ایده که کرزوس و کوروش در جایی در دشت ساحلی شرق سینوپ یا کوه‌های بلافاصله در جنوب با یکدیگر روبرو شده‌اند، مطمئناً ذاتاً کمتر از هر چیزی که از شناسایی پتريا-کرکنس استنباط می‌شود، ناشیانه نیست (به پیوست ۳ مراجعه کنید). شاید پتريا در جای دیگری بوده باشد (در تفسیر گسترده از اهمیت هالیس به عنوان جنبه‌ای از مرز - به بالا مراجعه کنید - مجاورت کلی قیصریه ممکن است زیر سوال برود)، ۷۷ شاید تحقیقات بیشتر در کرکنس به اثبات قطعی منجر شود. فقط می‌توان تکرار کرد که از آنجایی که پتريا و کرکنس هرودوتی به طور جداگانه با امپراتوری ماد که تا آناتولی مرکزی امتداد دارد، قابل تطبیق هستند، در شرایط فعلی نسبتاً بی‌اهمیت است که آیا آنها هستند یکی مکان یا دو.

IV. نتیجه‌گیری

تعامل شکاکانه‌ی سانسوسی-ویردنبورگ با امپراتوری ماد، رشته‌ای متمایز و ارزشمند در مجموعه‌ی غنی مطالعات باستان‌شناسی و تاریخی ماد و مادها بود که از کاوش‌های نوشیجان و گودین تپه تا به امروز امتداد دارد و به خوبی در جلد ویرایش‌شده توسط لانفرانچی، روف و رولینگر نشان داده شده است. نتیجه‌گیری باید این باشد که در بررسی گسترش قدرت (حداقل به سمت غرب) از مرکزی در شمال غربی ایران، ما با یک توهم روبرو نیستیم. شاید باید از اصطلاح «امپراتوری» اجتناب شود تا مبادا مردم با ابهامات نادرست در مورد امپراتوری‌های آشوری نو، بابلی یا هخامنشی (توسعه‌یافته) گمراه شوند. مورخان یونان باستان عادت دارند هنگام پرداختن به مواردی از روابط نابرابر قدرت بین

یک دولت‌شهر منفرد و تعداد کمتر یا بیشتری از ایالت‌های مشابه در حوزه سیاسی آن، که در آن‌ها ساختار نهادی یا حس ثبات ناکافی برای توجیه صحبت از امپراتوری تشخیص می‌دهند، از کلمه «هژمونی» استفاده کنند. اینکه آیا مفهوم ذاتی رهبری سایر ایالت‌ها علیه یک بیگانه واقعی یا بالقوه برای مادهای پس از ۶۱۰ پیش از میلاد کاملاً مناسب است یا خیر، شاید جای تردید داشته باشد. حس قوی‌تری از تصاحب قدرت وجود دارد زیرا یک خلاء قدرت خود را نشان داده و برای انجام این کار، سلیقه فرهنگی - سلیقه‌ای نسبتاً تازه ظهور کرده و بنابراین به ویژه انرژی‌بخش - برای ابراز وجود نظامی مناسب بوده است تا ادعا و پیگیری یک دستور کار مشترک فرضی. بنابراین، به جای هژمونی، شاید بهتر باشد از «سلطه» صحبت کنیم. مهم‌تر از همه، بیابید بار دیگر بر اهمیت دوره مادها در ایجاد شرایطی تأکید کنیم که از دل آن، دیگر ایرانیان - وارثان مدل سکایی - مادی و همچنین وارثان مدل دولتی بین‌النهرینی (و باسوادتر) - بزرگترین امپراتوری (به اصطلاح) را که جهان‌های خاور نزدیک و غرب تاکنون به خود دیده بودند، ایجاد کردند.